

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به این روایتی بود که در تفسیر آیه مبارکه ذکر شده و صحبت این بود که دلالت می کند به اطلاق آیه می شود تمسک کرد، مخصوصا مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین به اطلاق آیه می خواهند تمسک بکنند در باب معاطات که معاطات بیع است به احل الله البیع استنادا به این روایت، عرض کردیم در سند روایت اولاً روایت از کتاب نوادر الحکمة است که توضیحاتش گذشت و در صدر حدیث هم محمد ابن سلیمان است، عادتا بنای اصحاب بر این است که اجمالا هم بد نیست محمد ابن سلیمان مطلق همان دیلمی است چون اشهر آن ها همین محمد ابن سلیمان دیلمی است، نه این که حالا محمد ابن سلیمان اوثق است، از اجلا هم در این طبقه داریم، این طبقه نه یکم بعد اما آنی که مشهور است اصولا عند الاطلاق بنایشان به محمد ابن سلیمان دیلمی است و دیروز عرض کردیم که ایشان متهم به غلو است، هم خودش هم پدرش ، یک مسئله ای را دیروز عرض کردیم راجع به مسئله بردگان، آن مطلب را مرحوم نجاشی در پدر ایشان آورده، در سلیمان ابن عبدالله دیلمی، البته عادتا آن زمان این مطلب نبود، ببینید مراد من این بود که ما چون تجمیع شواهد تاریخی می خواهیم بکنیم در حقیقت مراد من این بود که در شواهدی که می خواهیم پیدا بکنیم گاهی می شود که شواهدی هست که ابتدائاً دور به ذهن می رسد، عرض کردیم در زمان امام هادی، حالا فرض کنید با مقدماتش از زمان حضرت جواد امام هادی یکی از مواردی که به عنوان مخالفت با حکومت مرکزی بغداد شد و در مقابل آن ایستادند به قول آقایان قیام یا انقلاب بردگان بود که ما کم نظیر این را داریم یعنی فرض کنید که در این تاریخی که ما از اسلام داریم این تنها موردی است که در تاریخ ما داریم، نه به این معنا که هر وقت هر کسی گفتیم مثلاً شغلش خرید و فروش برده بود یعنی با این خط مخالفت با دولت ارتباط دارد، ما مثل رفاعة ابن موسی نخاس داریم که اصلاً شغل ایشان نخاس است، نخاس یعنی برده فروش، ما مثل ابوجمیله داریم که اصلاً معروف بود بیاع الجواری، البته ایشان کنیز می فروخته یعنی زن ، علی ای حال ما از این جور افراد داریم و طبیعی هم بوده

چون که از شغل های رسمی آن زمان بوده، امر طبیعی هم بوده و خرید و فروش می شده، این معنایش این نیست که مثلا اگر کسی را گفتند که خرید و فروش برده کرد مثلا در مخالفت با بحث سیاسی ای که دیروز تصویر کردیم. این را عرض کردم اگر در این رتبه تاریخی باشد و مثلا اعتنایی باشد مخصوصا که بردگان را از مناطق کوهستانی و دور آورده باشند چون این کاملا واضح است، بعد از جریان زید هم همین طور شد، قبل از جریان ابوالخطاب زید که در کوفه قیام کرد و قیامش منجر به شکست شد و خود ایشان شهید شد پسر ایشان یحیی دیگر در کوفه نماند، آمد به خراسان و رفت تا آن خراسان قبلی، الان در منطقه ای که ایشان دارد در افغانستان استاد سرپل بهش می گویند، در آن جا جوزجان هنوز هم هست، قبری و تشکیلاتی و حرمی، یعنی این ها یواش یواش این گروه ها چون نمی توانستند در مرکز مخصوصا مرکزی که صاف بود مثل کوفه، بغداد، نه کوهستانی داشت و نه امکان جنگ مسلحانه داشت خواهی نخواهی به راه های دور پناه بردند، خود خوارج در راه های دور بودند، شمال آفریقا بودند، سجستان بودند، طرف های یمن بودند، طبیعت کار این بود، این یک امر طبیعی بود لذا اگر دقت بکنید عده ای از شیعیانی که در مناطق دورند آن در کوفه اگر بود زیدی ها بودند، از شیعیان ما بحثمان این بود که اگر نسبت به غلو در این زمان داده شد این ها بیشتر غلو سیاسی اند، این نکته باشد نه این که حتما یک کسی که این کار خرید و فروش برده کرد در این کار باشد، بعدش هم ان مطلب را مرحوم نجاشی درباره پدر ایشان نوشته. البته از نظر تاریخی این نکته هست، این سلیمان ابن عبدالله دیلمی را بیاورید، از نظر تاریخی این نکته هست که وقتی نجاشی یک مطلبی را نقل می کند و بهش عنایت دارد قاعدتا باید یک نکات خاصی باشد، دارد که ایشان اصلش از کوفه بوده، از بجلی ها بوده لکن می رفته خراسان و بردگان را از منطقه دیلم شمال ایران، یکنفر شراء سبی الدیلم، این یکنفر کارش این است که این ها مردمانی بودند کوهستان بودند، قاعدتا شجاع بودند، آشنا به این کار بودند و یحملهم إلی الکوفه و غیرها،

یکی از حضار: سلیمان بن عبد الله الدیلمی أبو محمد، قيل: إن أصله من بجيلة الكوفة

آیت الله مددی: دقت بکنید حالا اگر این باشد عجیب این است که درباره پسرش همه نوشتند محمد ابن سلیمان بصری، بعضی ها هم نوشتند مصری، بعضی ها گفتند نصری، خیلی عجیب است، پدر را از بجيله است که از کوفه است، طبیعتا عرض کردم این خط غلو

سیاسی یک نوع ابهام هست در زندگیشان، این طبیعی است، شما نگاه نکنید در زمان ما همین صد و خرده ای سال قبل این جمال الدین اسدآبادی، عده ای می گویند اسدآباد همدان، عده ای می گویند مال افغانستان، خودش هم جمال الدین افغانی، حسینی افغانی امضا می کرد، علی ای حال این هست، طبیعت این خط این جور ابهام ها هست، الان در سطح بزرگان اختلاف هست که ایشان اسدآبادی است یا مال سادات افغانستان است، اصلا ربطی به اسد آباد ندارد، غرض این است که وقتی این جور چیز ها در زمان ما اتفاق می افتد در آن زمان به طور طبیعی است. حالا دقت نکنید ایشان می گوید اصلش از کوفه است، پسرش را همه نوشتند بصری یا نصری، نصری عادتاً یک عشیره ای در بصره بوده نصر ابن قُعین، قاف و عین و یاء و نون، نصری ها از بصری ها هستند که از این عشیره خاص بودند، باید می گفتند بجلی هستند، ربطی به نصر ندارد، ربطی به بصره ندارد،

یکی از حضار: وکان یتجر إلی خراسان ویکثر شراء (شری) سبی الدیلم

آیت الله مددی: و یکثر شراء، بالاخره من فکر می کنم شاید مرحوم نجاشی نکته ای بوده که این صفت و إلا می گفت کان نخاسا، سبی الدیلم و زیاد می خرد و یحملهم الی الکوفه، البته ربطی به بحث ما ندارد، در رجال ما تاثیرگذار نیست، این بحث های تاریخی و مربوط به تراجم است لکن من فکر می کنم نجاشی نکته ای داشته که این جور تعبیر کرده، البته ربطی به رجال ندارد، به فهرست هم ندارد

یکی از حضار: و یحملهم إلی الکوفه و غیرها، فقیل: الدیلمی. غمز علیه، وقیل: کان غالباً کذاباً. و کذلک ابنه محمد. لا یُعْمَل بما انفردا به من الروایة

آیت الله مددی: ببینید دقت نکنید به دقت نجاشی، بعد از این که اتهام به غلو، حالا کذب که جای خودش، لا یُعْمَل بما انفردا به من الروایة، این آثار خط غلو را که دیروز هی عرض کردیم این است، آن چه که ما الان در خط غلو برای ما مهم است این قسمت است، اگر مراد از روایت که غالباً این طور است نسخه مراد باشد چون مراد از روایت در آن زمان مثل چاپ زمان ما، اگر مراد نسخه باشد یعنی کتاب هایی که این پدر و پسر نقل کردند بهشان اعتماد، اگر منفرد باشند، اگر ثقة باشند خب منفرد هم باشند خبر ثقة حجت

.....

است، اگر مطلبی را فرض کنید این پدر و پسر مطلبی را از کتاب، مثلاً همین جا مطلبی را از کتاب عمر ابن یزید نقل کردند، کس دیگری نقل نکرده، این لا یعمل به، لکن برای پدر و پسر هر دو روایت از امام نوشتند، لذا عادتاً مراد از روایت باید معنای عام باشد، چه روایتی که خودشان از امام نقل بکنند و چه روایتی را که از کتاب، نسخه ای را که نقل می کنند، باید عادتاً این طور باشد، ما عادتاً این متن کلمه روایت را به معنای دوم حمل می کنیم یعنی به معنای نسخه لکن در این جا ظاهراً مراد اعم است، آن نکته را عرض کردم خوب دقت بکنید خود بنده وقتی خط غلو می گویم نه این که مرادم این باشد که ایشان مثلاً غالی بوده یا اعتقاد به الوهیت داشته یا نماز نمی خوانده، نه این ها نیست، یک اصطلاحی است، در اصطلاح آن زمان عرض کردیم این اصطلاح از زمان امام صادق شروع شد، خوب دقت بکنید، اگر ما قبول بکنیم که زمان امیرالمومنین مثل عبدالله ابن سبأ مدعی الوهیت امیرالمومنین بود و حضرت او را سوزاندند یا دود دادند یا هر چه شد، اگر این را قبول کردیم از زمان امیرالمومنین غلو انحرافی پیدا شده باشد این غلو انحرافی آثار علمی ندارد، خط علمی ندارد. ما یک خطی داریم خط علمی غلو که در مقابل خط اعتدال، این از زمان امام صادق شروع شده، تقریباً اولین شخصش هم جابر ابن یزید است، اصلاً تا قرن چهارم ما کتاب تفسیر جابر داشتیم چون مرحوم ابو غالب زراری اسمش را می برد، اسم کتابخانه اش را می برد، من جمله از کتاب هایی که در کتابخانه شده تفسیر جابر است، اصلاً تفسیر جابر در آن زمان وجود داشته که به نوه خودش اجازه می دهد، ایشان متوفای ۳۶۸ هستند، پس بنابراین خوب دقت بکنید این که ما اسمش را خط غلو می گذاریم اصطلاح ما یعنی مجموعه ای که به این خط نه این که مرحوم جابر ابن یزید فرض بکنید که انحراف عقائدی یا عملی داشته، خیر به این معنا نیست، این اصطلاح من شاید با آن ها، این ها یک اصطلاحی بوده که این ها را خط غلو، و عرض کردیم از همین زمان مثل زراره، محمد ابن مسلم این ها خط اعتدالند مثل جابر که بدایه خط است و اوج خط غلو در حقیقت اگر ما بخواهیم کسی را اوج بگیریم مفضل ابن عمر است، بعد از ایشان روات خط غلوند مثل محمد ابن سنان و سهل ابن زیاد، ما همین جور در تفکر شیعه این دو تا خط را از نظر علمی، ببینید لا یعمل بما انفردا به من الروایة، این دو تا خط است، این خط از زمان جابر است، اشتباه نشود، یعنی تقریباً از مثلاً جابر ابن یزید این طوری که نقل شده که گفت حدثنی وصی الاوصیا در مسجد کوفه،

.....

علنی گفت چون سنی ها امیرالمومنین را هم وصی قبول نمی کردند چه برسه به وصی الاوصیا، حدثنی الوصی الاوصیا ابوجعفر محمد ابن علی، اسم امام باقر را آورد قال الناس جُنّ جابر، عرض کردم این جن جابر نه یعنی این که سوار چوب می شده، این ها همه بیهوده است، حرف های دروغی است، جنّ جابر این یا در فضای عمومی است، طبق شواهد تاریخی ای که داریم این قصه ۱۲۶ است، گفته شده که خود ایشان هم ۱۲۸ فوت کرده، ۱۳۰ هم فوت کرده یعنی در زمان بنی امیه پس بنابراین دقت بشود که این خط در شیعه پیدا شد، همراه این آن خط دیگر، آن وقت جلو می آید، همین جور که جلو می آید فرض کنید محمد ابن سنان داریم، ابن ابی عمیر داریم با محمد ابن سنان، محمد ابن سنان داریم حسین ابن سعید داریم، لذا این دو تا خط است، دو تا خط کاملا جدا، این محمد ابن سلیمان و پدرش هر دو در آثار خط غلوند، حالا غلو عقائدی نباشد سیاسی بوده، زیر فرد چیزی بوده آن ها را نمی دانیم، به هر حال آثار این ها جز خط غلوند، نجاشی هم کاری که می کند کار اساسیش این است که لا يعمل بما انفردا به من الروایة،

پرسش: نجاشی غلو بهشان نسبت نمی دهد؟ غالی نمی گوید

آیت الله مددی: چرا، قیل کان غالیا کذابا

پرسش: این بحثی را که شما می کنید آثار حرکت اجتماعی را در ایران نمی بینیم

آیت الله مددی: خب دیگه بنا نبود دیده بشود، مخفی بودند، علنی نبودند

پرسش: اماره ای شاهی

آیت الله مددی: خب همین که بهشان غلو می گفتند و بعدش هم عرض کردیم این ها از مرکز دور بودند، ایشان و انصافش هم عرض

کردم خط غلو یک مشکل دارد، آن وقت عرض کردیم از سال ۱۲۰، ۱۲۵ این خط غلو از نظر علمی، بحثی که ما داریم، این هست تا

سال ۳۰۰ تقریبا یعنی ما بعد از کلینی دیگر باز دو تا خط نداریم، غلو و اعتدال. خوب دقت شد؟ بعد از کلینی دو تا خط نداریم: خط

غلو و اعتدال

پرسش: آخرین شخصیت غلو که بود؟

آیت الله مددی: تقریبا چهره سرشناسان مثل همین سهل ابن زیاد و بعضی از روات ایشان مثل علی ابن محمد و این ها، اگر جز این ها باشند، ضعیف گفته شده باشند، سهل ابن زیاد، یک چهره خیلی سرشناسی است که حتی مرحوم احمد اشعری از قم بیرونش کرد، شهد علیه بالكذب و الغلو و اخرجه من قم، این شخصیت معروفشان این است، حالا چرا از سال ۳۰۰ که بعضی توضیحاتش را سابقا دادم دیگر تکرار نمی کنم، چون دیروز عرض کردم دیگر فعلا تکرار نمی کنیم و خوب دقت بکنید چون این مطلبی است که خیلی دقیق است، البته از بحث ما کلا خارج است لکن خوب دقت بکنید این مطلب چون خیلی دقیق است آن وقت نجاشی می گوید له کتاب چون نجاشی اسم سلیمان ابن عبدالله را به عنوان کتاب آورده، می گوید لا يعمل بما انفردا به من الروایة، نه روایات منفرد پدر را عمل می کنیم نه پسر، این را من اصطلاحا اسمش را خط غلو از لحاظ علمی گذاشتیم، ممکن است این ها به لحاظ عقائدی هیچ عقائد غلو نداشتند، اهل نماز هم بودند، اهل عبادت هم بودند، هیچ این جهات را نداشتند، آن جهتی که بود همین حرکت اجتماعی است. یک نکته ای هم که دیروز عرض کردیم که این ها خطوط مختلف در مخالفت با بغداد بود این به این معنا نشود که خیال بکنید حکومت عباسی ها در بغداد یک اصل اولی مقدسی بود که با آن مخالفت، نه این جور نبود، گروه هایی که با دستگاه مخالفت بودند مثل هر زمان دیگر، جنبه های مختلف داشتند، فرض کنید زیدی ها با بنی عباس به شدت مخالف بودند، خود قیام زید و پسر ایشان زمان بنی امیه است، بعد ها یعنی بعد از ۱۳۲ بزرگترین قیام های که سادات حسنی دارند علیه بنی عباس است، علیه بنی امیه نیستند که، از همان قصه محمد نفس زکیه بگیرید تا برادرش ابراهیم بگیرید، شهید فخر بگیرید، این قیام های بزرگ زیدیه علیه بنی عباس است، خب طبعا حرف آن ها در تاریخ هست، حرفشان این است که بنی عباس به قرآن و سنت و به احکام الهی عمل نمی کنند ما می خواهیم عمل بکنیم، صحبتشان سر این بود، خوارج که از زمان امیرالمومنین هم کافر می دانستند، مشرک می دانستند چه برسد به بنی عباس، خوارج که مدعی کفر بودند که این ها اصلا کافرند نه بنی عباس، بنی امیه هم کافرند، اصلا حکام را کافر می دانستند یعنی نحوه دید مختلف بود، نه این که به این معناست که این ها، مثلا می گویم با بنی عباس اشکال داشتند، نه با بنی امیه هم، آن ها که با امیرالمومنین هم اشکال داشتند چه برسد به بنی عباس و بنی امیه، با امام حسن که اصلا متصدی ترور حضرت شدند سلام الله علیه،

.....

علی ای حال آن وقت فرض کنید مثل بابک خرمدین ها که دیروز اسم این ها برده شده، این ها با اصل اسلام مشکل داشتند، بحثشان بنی عباس نبود، این ها اسلام را نمی خواستند باشد، این هایی که جنبه ناسیونالیستی و شعوبی داشتند ایرانی بودند این ها هم مختلف بودند، بعضی هایشان مسلمان بودند و حکومت را نمی خواستند، بعضی هایشان با اصل اسلام مخالف بودند، غرض فرض کنید مثلاً بعد از آمدن بنی عباس سال ۱۳۲، ۱۳۸ بعضی از بنی امیه رفتند اندلس، حکومت تشکیل دادند، بنی امیه و بنی عباس که دیگر بنی امیه نمی گفتند که بنی عباس به اسلام عمل نمی کنند، خود آن ها بدتر از بنی عباس بودند لذا الان زمان آن ها هم منصور دوانیقی خیلی ملتزم به ظاهر اسلام بود، غرض این است که از این به این تصور نیفتید که وقتی من می گویم یعنی مثلاً بنی عباس یک قداستی داشتند، خب طبعاً زیدی ها هم مخالف بودند، خوارج مخالف بودند، فرض کنید مثل جماعت بابک را هم داریم، جماعت های ایرانی به قول خودشان ابومسلمیه، جمعیت سیاه جامگان، ابومسلم، انواع مختلف مخالفت ها بود، طبعاً شیعه هم که هست این ها را مشروعیت نمی دانستند، شیعه امامیه که از اصل اول خلافت اول مشکل داشتند، نه صحبت بنی عباس و بنی امیه، مشکل شیعه که از آن ها بالا تر بود، بحثی که در شیعه بود این بود که آیا ما تشکیل حکومت در مقابل آن ها بدهیم یا ندهیم، اختلافی که بین شیعه بود، پس این تصور نشود که خیال بشود، مثلاً مغول آمدند حمله کردند و آن ها هم بنی عباس را برداشتند چون مغول اصلاً در فکر دین نبودند، در فکر کشور گیری و کشور ستانی بودند، همین جور تدریجاً از خراسان آمدند، از مغولستان که آمدند خوارزم و ماوراءالنهر و بعد خراسان و بعد آمدند تا منطقه جبال، همین مناطقی که ما هستیم، بعد رسیدند زمان هلاکو تا بغداد و رفتند در سوریه زمین گیر شدند و إلا همین جور داشتند جلو می رفتند، تشکیلاتشان جلو می رفت و این ها دیگر صحبت مخالفت مغول با بنی عباس نه مخالفت عقیده ای بود، مخالفت سر کشور گیری بود، غرض این تعبیر من حمل بر این نشود که بنی عباس یک قداستی داشتند که این ها با آن مخالفت می کردند، نه بحث سر جهات مختلف بود، افکار مختلف.

حالا این عبارت را راجع به سلیمان من بگویم چون یک نکته ای است که شاید به این زودی پیدا نشود، بعد بخوانید عبارت سلیمان

یکی از حضار: له کتاب یوم و لیلة

آیت الله مددی: کتاب یوم و لیلة عادتا شبیه همین توضیح المسائل ماست، کتاب یوم و لیلة، اگر این درست باشد چون می ترسم غلات درست کرده باشند، جعل کرده باشند.

یکی از حضار: این یوم لیلة نیست

آیت الله مددی: نه کتاب عملی بوده و هو کتاب یوم و لیلة، اصلا کتاب یوم و لیلة مثل توضیح المسائل، احکام صلوٰة، زکات این ها را داشته، اگر این باشد شاید این اولین کتاب ماست که یوم و لیلة اسمش بوده، چون این سلیمان ابن عبدالله الان چند تا روایت از امام صادق دارد، متعارف نبود در اصحاب امام صادق کسی کتاب یوم و لیلة داشته باشد، این را من عمدا خواندم، آن وقت نجاشی را دقت بکنید

یکی از حضار: یرویه عنه ابنه محمد بن سلیمان

آیت الله مددی: آن وقت می گوید چون راوی کتاب پسرش است، من فکر می کنم مرحوم نجاشی شاید می خواهد بگوید کتاب مال پسر است یعنی به پدر نمی خورد یوم و لیلة، به هر حال چون هر دو از خط غلوند و خط غلو پاک نیست، نظیف نیست از نظر دقت در نقل، دقت کردید؟ چقدر نجاشی هم احترام را مراعات کرده، هم در عین حال مناقشه کرده، حالا این وقتی است که شما نجاشی را می خوانید، شما عبارت شیخ را در فهرست در سلیمان ابن عبدالله بیاورید، و قال الشیخ فی الفهرست

پرسش: در پسر هم انگار تصریح می کند که له کتاب یرویه عن ابیه

آیت الله مددی: آن هم دارد، حالا در پسر سند می آورد، در پدر اصلا سند نمی آورد، خیلی عجیب است، شرح حالش را گفته با این که این شرح حال اصلا تراجم است، این جز فهرست نیست، در بخش فهرستش که می رسد دیگر نجاشی کوتاه می آید می گوید له کتاب یرویه عنه ابنه محمد، محمد ابن سلیمان اما شیخ، سلیمان ابن عبدالله دیلمی. البته آن عنوانی که شیخ زده غیر از مرحوم نجاشی است، آقای خوئی هم در دو جا آوردند، در کتابشان در جلد هشت معجم در دو جا آوردند،

پرسش: اینن که نجاشی می گوید یرویه ابنه، ادامه اش را نقل نمی کند یعنی اصحاب نگفتند؟ یا نجاشی چون قبول دارد ادامه اش را نمی گوید

آیت الله مددی: نه خیر، قبول نکرده، حالا تمام نکته را می خواهم بگویم چون این کم می شود این جور پی بیاید،

یکی از حضار: سلیمان الدیلمی. له کتاب

آیت الله مددی: ببینید مرحوم شیخ می گوید سلیمان الدیلمی. له کتاب، شیخ سند می آورد یعنی اجازه اش را ذکر می کند، نجاشی می خواهد چه بگوید؟ می خواهد بگوید که این که اجازه بیخود، اصلا معلوم نیست کتاب مال اوست، مال پسرش است، این خیلی عجیب است، این خیلی چیز غریبی است، این دقت نجاشی، من عرض کردم فرق بین نجاشی و شیخ این است که نجاشی کتاب شناس است، واقعا قرائن را نگاه می کند، شواهد را نگاه می کند، شیخ متاسفانه چون مبنای حجیت خبر دارد می گوید در این کتاب آمده ما قبول می کنیم، مشکل شیخ این است، حالا عجیبش این است که له کتاب اخبارنا به ابن ابی جید، خیلی عجیب است،

یکی از حضار: ، أخبرنا به ابن أبی جید، عن محمد بن الحسن بن الولید

آیت الله مددی: محمد ابن حسن ابن ولید است، این فهرست ابن الولید است، معلوم می شود اصلا کتاب سلیمان دیلمی در فهرست ابن ولید بوده و این فهرست قطعا پیش نجاشی بوده، حالا با مقایسه معلوم شد، این نسخه فهرست نسخه ابن ابی جید را هم نجاشی داشتند، یک نسخه هم هست، هم نجاشی داشتند هم شیخ طوسی، این مطلب قطعی است و جای شبهه ندارد و حتی این نسخه را نجاشی می گوید رایت اجازه ابن ولید را به ابن ابی جید بخطه، اصلا به خط خودش اجازه ابن الولید به ابن ابی جید، عرض کردم ابن ابی جید از اشاعره قم است، ما ایشان را اصلا نمی شناسیم، علی ابن احمد ابن، جدش ظاهر را طاهر نامی بوده ابوجید بهش می گفتند، جید یعنی گردن، به قول شوخی عوامانه ما حالا گردن کلفت بوده چه بوده، ابوجید، به طاهر که جدش است ابو جید می گفتند، ایشان نسبت به جدش ابن ابی جید، علی ابن احمد ابن فلان طاهر اشعری قمی، از اشاعره قم است، احتمالا مثلا شخصیتی بوده یا شخصیت اجتماعی بوده یا شخصیت علمی بوده، خوب دقت بکنید من چند بار عرض کردم یک نکته ای است که خیلی مهم است.

پرسش: اصل کتاب سلیمان آن موقع بوده؟

آیت الله مددی: معلوم می شود مرحوم ابن ولید نسبت داده. این نکات مهمی است که معلوم می شود نجاشی می خواهد بگوید که این ها واقعا از غلات اند و خیلی آشفته است میراث علمیشان خرابی شدیدی دارد، ببینید ابن ابی جید از ابن ولید، تصادفاً ابن ولید از آن هایی است که شدید است بر غلات، این هم خیلی عجیب است. چون بنای ما نبود وارد این بحث بشویم چون از بحث ما کلاً خارج است لکن دیدم فائده دارد، خیلی مهم است، در فهرست ابن الولید، آن هم وقت هم غالی کذاب، این هم خیلی عجیب است، این که احتمال بدهیم شیخ اشتباه کرده که این احتمال تقریباً غیر معقول است، یک کتابی در فهرست ابن الولید باشد، پیش نجاشی هم که قطعاً بوده، اصلاً نجاشی می گوید من اجازه ابن الولید را به خطش دیدم، شیخ این تعبیر را ندارد، نجاشی می گوید من به خط خود ابن ابی الولید اجازه اش را دیدم، عرض کردم قاعدتاً باید ابن ابی جید شخصیتی باشد، عادتاً کسانی که شخصیت بودند در سنین کودکی هم بهشان اجازه می دادند، این طوری بوده مثلاً پدرش محترم بوده، بچه دو ساله، یک ساله حتی یک ماهه را می برده یک شیخ هشتاد ساله بهش اجازه می داده، این علو اسناد یک مقدارش مال این است چون ابن الولید ۳۴۳ وفاتش است و مرحوم شیخ که به بغداد آمد ۴۰۸ است، قطعاً باید ابن الولید بعد از ۴۰۸ بغداد آمده باشد، یعنی چیزی در حدود ۶۵ سال یعنی اجازه ای است که لا اقل مال ۶۵ سال قبل است.

پرسش: وفات ابن ابی جید چطور است؟

آیت الله مددی: وفاتش را نداریم، اصلاً از ایشان هیچ آشنایی نداریم، اصلاً خودش را هم نمی شناسیم، یک نکته ای را، من هم نکته به نکته می گویم، دقت بکنید ما کلاً می خواهیم زوایا را به شما بگویم، ما اصولاً مشایخ بزرگی در قم هستند در این رتبه از وقتی که مثلاً از کوفه آمدند سال های ۲۰۰ تا ۴۰۰، خیلی این ها مجهولند با این که این ها خیلی هم نقش دارند، خیلی مجهول بودند و این از عظمت این ها کم نمی کند، خیلی مجهول داریم و لکن احتمالاً شخصیتی بوده، یکیش هم ابن ابی جید، هیچ معلومات از ایشان نداریم جز این که ایشان کتاب ابن الولید را به بغداد آورده و این که ایشان جز اشاعره قم است، هیچی دیگر از ایشان معلومات نداریم، همان

طاهر هم که ابی جید بوده آن هم نمی شناسیم، آن وقت ۶۵ سال بعد از وفات حداقل وفات مرحوم استادش به بغداد آمده، عادتاً اگر بیست ساله باشد ۸۵ ساله باید باشد عادتاً، چون نمی دانیم هیچی از ایشان خبر نداریم و عرض کردیم این خیلی عجیب است، من امروز از بحث کلا خارج شدم، می دانم، اما این نکته ای است که آقایان دقت بکنند چون ما همیشه خیال می کردیم که مثلاً نجاشی به ابن الولید اعتقاد مطلق ندارد، این جا با این که در کتاب ابن الولید است نقل نمی کند، چه ظرافتی است ایشان مراعات می کند، با این که در کتاب ابن الولید آمده، حالا نمی دانم اگر ببینید عن ابن الولید، بخوانید، بخوانید

یکی از حضار: عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار، عن عباد بن سلیمان

آیت الله مددی: این هم درست نمی شناسیم، عن محمد بن سلیمان، عن أبیه سلیمان الدیلمی. شاید نجاشی می خواهد بگوید این معلوم نیست کتاب مال پدر باشد، مال پسر است احتمالاً، کتاب یوم و لیلہ را هم زمان امام صادق چون ایشان روایت از امام صادق هم دارد، این هم خیلی عجیب است، زیاد هم است، از اعجب این ها صدوق هم از ایشان نقل می کند، از سلیمان ابن عبدالله دیلمی، صدوق البته یک روایت دارد، پریروز گفتم که بعضی ها می گویند چون گاهی صدوق از یک شخص روایت می کند یکی فقط دارد، بیشتر ندارد، گاهی هم در آن یکی هم گفته روی، این جا نمی دانم گفته یا نگفته

پرسش: صفار چرا نقل کرده

آیت الله مددی: بله خیلی عجیب است، و تعجب از همه بیشتر مثل مرحوم نجاشی است که با این ظرافت از فرد دیگر، قطعاً کتاب کشی هم پیش ایشان بوده، پیش نجاشی، عبارت کشی را هم بیاورید قال الکشی محمد ابن سلیمان ابن عبدالله، قال الکشی قال ابن مسعود قال حدثنی علی ابن محمد قال که این آقای سلیمان من الغلات الکبار، خیلی عجیب است، این هم چیز غریبی است یعنی نجاشی رحمه الله، دیدید چقدر با احتیاط اسم برده، با این که در این کتاب فهرست ابن الولید که واقعا خود من هم خب کرارا می دانید خیلی روی فهرست ابن الولید مانور می دهیم، معذک کله نگاه که می کنیم در این جا مرحوم نجاشی نقل نمی کند با این که در فهرست هست.

پرسش: شاید در نسخه ابن ابی جید است

آیت الله مددی: نسخه ابن ابی جید، قطعا ایشان ده ها مورد از کتاب ابن ابی جید نقل می کند، بعد هم در ترجمه ابن الولید تاکید می کند رایت اجازه بخطه، شیخ این عبارت را ندارد، اما ایشان دارد رایت اجازه بخطه له، شاید هم عمدا مرحوم نجاشی عمدی نوشته چون فاصله زمانی زیاد است، ۶۵ سال، می گوید من دیدم اجازه خود ابن ولید بود، خط خود ابن ولید بود، آن وقت معذک این ها دقت بکنید که بزرگان ما در حفظ میراث چه خون دل هایی خوردند، خود من هم شبهه دارم، بینی و بین الله حق با نجاشی بوده، اعجب از این است که از محمد ابن سلیمان هم از امام صادق داریم، در تهذیب هم آمده، خب روایتش را هم نمی خوانم چون یک مقداری مشهور است، در تهذیب آمده محمد ابن سلیمان قال سمعت اباعبدالله یا سالت اباعبدالله، این که دیگر خیلی عجیب است واقعا چون مثلا در این جا مثل فرض کنید صاحب نوادر الحکمة از محمد ابن سلیمان نقل بکند، آن وقت آن از اصحاب امام صادق باشد این چیز غیر معقولی است، جز غیر معقول های تاریخ است، علی ای حال ما در روایت پدرش از امام صادق شبهه داشتیم چه برسد به پسر، از پسر هم یکی است در کتب اربعه در کتاب تهذیب شیخ آمده اما از پدر زیادتر است، در کافی هم آمده در فقیه هم آمده که پدر از امام صادق، من فکر می کنم این همان به هم ریختگی ای است که در میراث های خط غلو بوده، آن دقت ها و ظرافت های لازم نبوده، به واسطه شنیده، حذف واسطه کرده، لا یبالی عنمن رواه، فکر می کنم نکته اش این باشد.

پرسش: آن عبارت نجاشی که هست به عنوان قاعده کلی در خط غلو است؟

آیت الله مددی: در خط غلو است

علی ای حال که این شخص و پدرش، پدرش که خب بیشتر، این ها یک مشکل کلی دارند در این که قبول بکنیم، البته این بحث هایی که ما کردیم از بحث خارج شدیم به اسم محمد ابن سلیمان، آیا در این جا محمد ابن سلیمان همین ایشان است عرض کردم مشهور این است الان یعنی مشهور در کتب رجالی و عند المحدثین محمد ابن سلیمان مطلق را، خصوصا در مثل این طبقات حملش می کنند بر دیلمی اما این هم واضح نیست، خود این هم واضح نیست، نمی دانیم این محمد ابن سلیمان کیست برای خود ما هم واضح

.....
نیست، آن وقت یک قاعده ای را هم آن روز عرض کردیم چون می خواهم شواهد را عرض بکنم، یک قاعده ای را آن روز عرض کردیم که مرحوم ابن الولید محمد ابن سلیمان را استثنا نکرده، می شود از عدم استثنا گفت که ایشان لا اقل ثقه است؟ چون جز مشایخ است، انصافش این هم معلوم نیست، حالا نه این که آن قاعده، آن قاعده که جای خودش که شبهه دارد این هم معلوم نیست چون آنی که ما الان داریم در کتب اربعه، غیر کتب اربعه را فعلا چون ندیدم دو مورد از این نوادر الحکمة از محمد ابن سلیمان، یکیش این جاست که من دیدم مستقیم ازش نقل می کند، یکی هم در کتاب تهذیب باشد، عن محمد ابن عیسی عن محمد ابن سلیمان، تازه این هم روشن نیست، چون خود نوادر الحکمة هم کتاب به هم ریخته ای است چون مشکل این است که ما مطمئن باشیم، حالا اول این که این محمد ابن سلیمان دیلمی باشد، آن دیلمی هم الان اوضاعش روشن شد، ما نمی خواستیم وارد بحث رجالی بشویم، آن هم مشکل دارد،

پرسش: محمد ابن عیسی هم همان اشعری قمی است؟

آیت الله مددی: نه محمد ابن عیسی عاداتا عبید است، محمد ابن عیسی یقطینی از محمد ابن سلیمان دیلمی معقول است نقل بکند، دقت بکنید که وضع حدیث که به هم پاشیدگی پیدا می کند الان ما نمی توانیم جزم پیدا بکنیم، به هر حال یک حدیث دیگری را ایشان دارد که واسطه اش محمد ابن عیسی است، ما بتوانیم الان با ضرس قاطع بگوییم که خود محمد ابن سلیمان استاد صاحب نوادر است این هم فعلا برای ما روشن نیست چون واسطه دارد، حالا تازه این مشکل را هم که حل بکنیم بعد ایشان از علی ابن ایوب نقل می کند، این هم شخصیت ناشناخته ای است، الان در کتب اربعه فقط همین حدیث است اما فکر می کنم در غیر کتب اربعه باشد، در کتب اربعه فقط یک حدیث است، همین یک حدیث، همینی است که کافی هم نیاورده است، عرض کردیم مرحوم صدوق و مرحوم، مرحوم صدوق که سند ندارد، مرحوم شیخ طوسی با سند آورده علی ابن ایوب است.

یکی از حضار: مبهم ۳۳:۴۷

.....

آیت الله مددی: علی ابن ایوب؟ به واسطه نقل می کند پس این علی ابن ایوب هم متأسفانه در کتب اربعه که از عمر ابن یزید این جا نقل می کند همین یک مورد است، یک مورد هم آقای خوئی چون آقای خوئی توثیقش کرده است به خاطر تفسیر علی ابن ابراهیم، در تفسیر علی ابن ابراهیم هم هست، عرض کردم در کتب اربعه همین یکی است، در تفسیر علی ابن ابراهیم آن هم از کتاب نوادر است، آن هم عجیب است محمد ابن احمد، البته دیگر این را صحبت نمی کنیم چون زیاد صحبت کردیم، حالا آقایان به همان حافظه قبلی اکتفا نکنند، عرض کردیم کتابی که به اسم تفسیر علی ابن ابراهیم معروف است اینی که مرحوم آقابزرگ نوشته دو کتاب بوده چه بوده نه این دو کتاب نیست، یک کتاب است، انصافش یک کتاب است اما آن مولف کتاب هم قطعا علی ابن ابراهیم نیست، جزما و این که علی ابن ابراهیم تفسیر داشته آن هم روشن است و این که این کتاب معظمش را از تفسیر علی ابن ابراهیم گرفته این هم واضح است و این که ایشان هم خود مولف کتاب شاگرد علی ابن ابراهیم نیست این هم واضح است. شاگردش نیست، اما از معاصرین علی ابن ابراهیم نقل می کند، کسی است که وقتی به قم رسیده علی ابن ابراهیم نبوده، از مشایخ قم غیر از علی ابن ابراهیم نقل می کند، مثلا این روایت را از محمد ابن جعفر نقل می کند لذا خوب دقت بکنید این راوی کتاب، مولف کتاب هر جا گفت حدثنی ابتدای حدیث، این روایات خودش شخص است، اصلا ربطی به علی ابن ابراهیم ندارد، در این جا دارد حدثنا محمد ابن جعفر عن محمد ابن احمد، همین صاحب نوادر الحکمة، این محمد ابن جعفر هم این جا الان وضعش روشن نیست، من احتمال قوی می دهم ابن بته باشد، احتمالی که خود من می دهم ابن بته معروف باشد، به هر حال آن جا دارد عن علی ابن نعمان عن علی ابن ایوب عن عمر ابن یزید، این جا هم دارد عمر ابن یزید دارد، فعلا در کتب اربعه منحصر به ایشان است، دقت بکنید! این حدیث را که ما می آوریم شاهد بر این است که این اسم درست ضبط شده چون اصلا امکان دارد اسم درست ضبط نشده باشد، وقتی یک حدیث منفرد بود خرابی خود اسم هم هست، از این که جای دیگر هم همین تعبیر علی ابن ایوب هست از عمر ابن یزید اسم لا اقل درست است، اما این که ایشان کیست این هم روشن نیست یعنی فعلا برای ما مجهول است، برای این که مجهول مطلق است، هیچی از ایشان نمی دانیم، جز این که در این حدیث از عمر ابن یزید نقل کرده، عمر ابن یزید هم بحث مفصلی دارد، بعضی ها می گویند دو نفر است و بعضی ها می گویند یک

.....

نفر است، به هر حال ظاهرا این عمر ابن یزید بیاع سابری، سابری عرض کردم معرب کلمه شاپوری، لباس های لطیفی بوده مثل حریر مانند که این ها شاپوری می گفتند یعنی مال شاپور مال شاهزادگان، کسانی که بزازی از این پارچه ها می فروختند سابری بهشان می گفتند، بیاع سابری، همین صفوان ابن یحیی معروف هم بیاع است، خود ایشان بزار است، صفوان ابن یحیی که از طبقه یک اصحاب ماست ایشان هم بیاع سابری است، این عمر ابن یزید هم همین طور و انصافا شخصیت بزرگواری است، عمر ابن یزید کاملا شخصیت قابل قبول و بزرگواری است، من هم تقریبا عن علم می گویم نه این که تعبدا اما این روایت مال ایشان باشد الان مشکل دارد یعنی مشککش کاملا واضح شد، هم مصدرش کتاب نوادر الحکمة است و منحصر به فرد هم هست، از کس دیگری هم نقل نشده، این راجع به تاریخ این روایت، یک مقدار هم خارج شدیم، فردا إن شا الله متن روایت

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین